

## رفتار کوفیان زمان، با امانت امام زمان علیه السلام

«به خدا سوگند، به سوی آنها نیامدیم مگر پس از اینکه هر صبح و شام ما را با تضرع و زاری به سوی خود فراخواندند، در حالی که از ظلم و جور ظالمان و فراعنه، به تنگ آمده بودند؛ اما آن هنگام که در میانشان آمدیم با ما به ستیز پرداختند و شمشیری آخته به سوی ما کشیدند و به جای دوستدارانشان، یآوری برای دشمنانشان شدند؛ پس وای بر کسی که در روز قیامت دوستانش دشمنانش باشند، و دشمن آنان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. راضی به حکمیت خداوند هستیم و... و... وعده گاه ما قیامت، و جهنم منتظر آنهاست که به آن می‌رسند؛ و چه بد جایگاهی برای وارد شوندگان است!»

(سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳).

سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون | قسمت سوم

امکان تغییر قوانین خدا و تفسیر سید احمد الحسن درباره رؤیای دانیال

از تبار نور

کنفرانس ارائه شده توسط «دکتر عادل سعیدی»

گذری بر دلایل صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه

لاهورت مسیح!

داس دروگر غلور تنه دین الهی



## سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

# پرسش و پاسخ

## فهرست

از تبار نور..... ۳

لاهوت مسیح!..... ۸

داس دروگر غلوبر تنه دین الهی..... ۱۷

امکان تغییر قوانین خدا و تفسیر سید احمد الحسن  
درباره رؤیای دانیال..... ۲۰



### هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۸۲ ، جمعه ۲۲ تیر ۱۴۰۳ ،  
۶ محرم ۱۴۴۶ ، ۱۲ ژوئیه ۲۰۲۴  
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:

[WWW.VARESin.ORG](http://WWW.VARESin.ORG)  
[WWW.ALMAHDYOON.CO](http://WWW.ALMAHDYOON.CO)



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات  
سازنده شما عزیزان است.

السلامة علیکم وعلیٰ آئمتکم وعلیٰ صحبکم  
وعلیٰ جمیع المؤمنین و المؤمنات

# از تبار نور

## گذری بر دلایل صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام) با معاویه

به قلم: نوردخت مهدوی

**محمد (ص) ارث برده است. مگر می شود ذریه رسول خدا (ص) باشی و حسد مردمان تو را ندرد؟! مگر می شود فرزند علی (علیه السلام) باشی و از کینه توزی ناهلان سیراب نشوی؟**

امام حسن مجتبی (علیه السلام)، امامی که همچون جدش رسول خدا (ص) در طول تاریخ بسیار مورد طعن و جسارت های معاندین و مشککین و صاحبان قلب های تاریک قرار گرفت؛ امامی که حتی از جسد مبارکش هم نگذشتند و تیربارانش کردند!

آری، هجوم ناجوانمردانه است، از دیرباز تاکنون!

### مقدمه

او را حجت، کفی، سبط و ولی لقب دادند و گنیه اش شد: ابومحمد. حسن بن علی (علیه السلام) را می گویم. او که در مدینه منوره در سال سوم پس از هجرت، در سه شنبه شبی چشم علی و فاطمه (علیها السلام) را به قدومش روشن کرد. [۱] درست نیمه ماه مبارک رمضان بود که خدا کریم اهل بیت (علیهم السلام) را به دنیا بخشید. از کرمش همین بس که سیوطی در کتاب تاریخ خلفای خود او را آقایی بردبار، آرام، باوقار، نجیب و بخشنده ای ستایش شده معرفی می کند و می نویسد: «به سخاوت کم نظیرش شهره بود؛ زیرا اموال بسیاری را در راه خدا انفاق می کرد. مورخان و محققان درباره زندگی سرشار از افتخار و عزت او، سخاوت بی نظیر و بخشش بزرگ او را که در زندگی نامه هیچ یک از بزرگان دیده نمی شود به ثبت رسانده اند؛ و این موضوع نیز نشان دهنده عظمت و بی اعتنایی او به مظاهر دنیای فریبنده است. تاریخ نویسان نوشته اند آن حضرت دو مرتبه تمام اموالش را برای خدا بخشید، و سه مرتبه اموالش را با خدا تقسیم کرد...» [۲]

آنچه مرا بر آن داشت تا در خصوص یکی از سروران جوانان اهل بهشت [۳] قلم فرسایی کنم - باین وجود که قلم خجل و ناتوان است از نوشتن برای آقایی چون او - جسارت هایی است که بی مهابا بر او وارد می کنند و هم پای رجاله های بنی امیه بر پیکر دین و سرچشمه های گهربارش می تازند؛ جسارت هایی که قلب را آزرده می کند و روح را می خراشد. **حسن است دیگر، از جدش**

### مردی از سلاله رسول (ص)

پس از شهادت پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، خطبه ای خواند و خودش را این گونه معرفی کرد:

«ای مردم، هرکس مرا می شناسد که می شناسد اما هرکس مرا نمی شناسد [بداند] من حسن پسر محمد رسول خدا (ص) هستم. من پسر آن بشارت دهنده هستم. من پسر آن بیم دهنده هستم...» [۴]

شاید پرسید: خب، بعد از این خطبه چه شد؟ ابن ابی الحدید نقل کرده است: «تعداد بیعت کنندگان با ایشان بیش از چهل هزار نفر بود.» [۵] بیعتی که به وفاداری منجر نشد و غریب و مظلومانه تنهایش گذاشتند. غربت و تنهایی آل علی (علیهم السلام) مرا به یاد شعری می اندازد که شاعرش را نمی شناسم: «با صد هزار مردم

## صلحی که بر امام حسن علیه السلام تحمیل شد

تاریخ که ورق می‌خورد و به هنگامه صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه - که لعنت خدا بر او باد - می‌رسد، گویی برخی نگارندگانش دقت و انصاف از قلمشان رخت بسته و رو به کتمان کردن حقایق آورده و نگاشته‌اند آنچه بر مبنای حقیقت نیست. برای تحلیل این ماجرا و چرایی صلح این امام همام باید اندکی به عقب بازگردیم و شرایط جغرافیایی و زمانی آن روزها را تجزیه و تحلیل کنیم. **در واقع امام حسن مجتبی علیه السلام صلح نکرد، بلکه صلح بر ایشان تحمیل شد؛ یعنی شرایط آن روزها تا جایی رو به وخامت پیش رفت که امام علیه السلام را در اضطرار چنین صلحی قرار داد و امام راهی جز این ندید؛** شرایطی مثل اوضاع و شرایط خارجی جهان اسلام، وضعیت داخلی عراق و اوضاع اردوگاه نظامی امام حسن علیه السلام، همه به ادامه ندادن جنگ فرامی‌خواندند. سیاست خارجی و داخلی در آن برهه از زمان، مجالی برای جنگ باقی نگذاشته بود. از یک سو روم شرقی مترصد ضربه زدن بر اسلام بود تا انتقام بگیرد از ضربات مهلکی که اسلام بر بدنه حکومتش وارد کرده بود و با رسیدن خبر صف‌آرایی لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام و معاویه در برابر یکدیگر به رهبران‌ش، درصدد بازگرداندن قدرت و اقتدار خویش شد و لشکر انبوهی را برای انتقام از لشکر اسلام تجهیز و روانه کرد. یعقوبی تاریخ‌نگار معروف می‌نویسد: در سال ۴۰، معاویه به شام برگشت و به او خبر رسید روم طغیانگر سپاهی پُرتعداد و عظیم روانه کرده است. او ترسید این موضوع او را از مسائلی که باید برایشان تدبیر می‌کرد بازدارد؛ بنابراین به سوی آنان رفت و با صد هزار دینار با آنها مصالحه کرد. [۱۲] از سوی دیگر بعد از شهادت امام علی علیه السلام تبعات جنگ‌هایی همچون جمل، صفین، نهروان و جنگ‌های سهمگین بعد از ماجرای حکمیت میان نیروهای معاویه و سرحدات عراق... به شدیدترین شکل ممکن در بیعت مردم با امام حسن مجتبی علیه السلام خود را نشان داد؛ به خصوص وقتی امام حسن علیه السلام آن‌ها را به آماده شدن برای جنگ با شامیان دعوت کرد و آن‌ها بسیار کند پاسخ دادند. وقتی خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه رسید امام حسن علیه السلام فرمان داد مردم در مسجد کوفه جمع شوند. سپس خطبه‌ای خواند

تنهایی / بی صد هزار مردم تنهایی.))  
 گویا مردم زمانش فراموش کرده بودند که علی علیه السلام طبق وصیت رسول امت، او را به عنوان حجت و امام بر مردم، پس از خود تنصیب کرد (طبق عهده‌ی از جانب خدا و رسولش [۶]) آنجاکه فرمود: «ای پسر من، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد به تو وصیت کنم، و کتاب‌ها و سلاح‌ها را به تو بدهم، همان‌گونه که رسول خدا به من وصیت کرد و کتاب‌ها و سلاح خود را به من داد؛ و به من امر کرد به تو امر کنم وقتی زمان مرگت فرارسید آن‌ها [کتاب‌ها و سلاح] را به برادرت حسین علیه السلام وصیت کنی.» [۷]

متأسفانه امام حسن مجتبی علیه السلام از مردم زمانش مظلومیت‌های بسیاری متحمل شد و در صفحات تاریخ اسلام نیز بسیار مظلوم واقع شده است، چه در زمینه فهم حرکت سیاسی مبارک ایشان که به صلح با معاویه منجر شد و چه در زمینه بعضی از اتهاماتی که شایسته امام علیه السلام نبوده است؛ مثل زیاده‌روی در تعدد همسران، و دیگر اتهاماتی که از آن‌ها بوی خاندان اموی به مشام می‌رسد. [۸]

## مبارزی شجاع

به گواهی تاریخ، حسن بن علی علیه السلام فردی شجاع، جسور و بی‌باک بود و در جنگ‌هایی همچون جمل و صفین همراهی از خود گذشته با علی علیه السلام بود. به نقل از ابن شهر آشوب، امام حسن مجتبی علیه السلام دوشادوش پدر بزرگوارش در خط مقدم میدان جنگ جمل می‌جنگید. [۹] و حتی پیش از شروع جنگ به همراه عمار بن یاسر و تعدادی از اصحاب علی علیه السلام وارد کوفه شده و مردم را به حضور در این جنگ دعوت می‌کردند. [۱۰] فداکاری‌های ایشان علیه السلام در راه خدا در جنگ صفین به حدی رسید که امیرالمؤمنین علیه السلام را واداشت از اصحابش بخواهد ایشان و برادرش حسین علیه السلام را از ادامه جنگ بازدارند تا مبادا نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع گردد. [۱۱]

بودند تا بدمند در ارواح متفرق و ازهم‌گسیخته سپاه امام علیه السلام تا شایعات جاسوسانش را به باور بنشینند و حتی اندکی برای آشکارسازی حقیقت تلاش به خرج ندهند.

**در این بحبوحه فتنه‌ها و سرپیچی از امام منصوب‌شده از جانب خدا، و یورش به خیمه ایشان و ربودن هر آنچه در آن بود به هدف قتل ایشان و در نهایت متفرق شدنشان، چه چیزی عاید امام غریبی خواهد شد که یارانش گوش به فرمانش نیستند و طبق فرموده ایشان دنیایشان پیشی‌گیرنده بر دینشان شده است؟ آیا مجالی جز صلح برایش باقی گذاشته بودند؟! ایشان علیه السلام وقتی با اعتراض فردی به صلح مواجه شد، چنین لب به سخن گشود:**

«به خدا سوگند، من حکومت را به معاویه واگذار نکردم مگر به دلیل نداشتن یاران؛ و اگر انصار و یارانی می‌داشتم شبانه‌روز با او می‌جنگیدم تا اینکه خداوند میان من و او داوری کند ولی من کوفیان را شناختم و آنان را آزمودم. فاسدان آن‌ها شایسته من نیستند. آنان وفاندارند و در سخن و کار خود بی‌تعهدند. آن‌ها دورو هستند؛ به ما می‌گویند دل‌هایشان با ماست ولی شمشیرهایشان علیه ما آخته است.» [۱۵]

بنگرید غربت مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله را.

### معاهده صلح

شرایط دشواری که امام حسن مجتبی علیه السلام فرزند زهرای بتول علیها السلام، از هر جهت با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد ایشان علیه السلام را به امر اضطراری صلح سوق داد. از سوی دیگر، معاویه - که لعنت خدا بر او باد - برای دادن هرگونه امتیازی به امام علیه السلام جهت صلح آماده بود تا بتواند خود بر اریکه قدرت و حکومت دو روزه بنشیند و سیراب شود از دنیایی که در چشم علی علیه السلام و اولادش بی‌ارزش‌تر از استخوان خوک در دست جذامی است؛ [۱۶] پس نامه‌ای سفید که پایش مهر شده بود برای امام علیه السلام فرستاد و در آن نوشت: «در این نامه هر شرطی داری بنویس که پذیرفته خواهد شد.» [۱۷] امام علیه السلام فرصت را در جهت مصالح دین مبین

و پس از آنکه خطبه تحریک‌کننده جهادی خود را به آنها رساند همه سکوت کردند و هیچ‌کدام از آن‌ها ایشان علیه السلام را اجابت نکرد و حتی با کلمه‌ای ایشان را تأیید نکرد. این امر، میزان حقارت و اماندگی مردم عراق را در آن زمان نشان می‌دهد. در آن زمان آتش غیرت و جهاد در جان‌هایشان فروکش کرده بود و آمادگی ورود به جنگ را نداشتند. [۱۳]

**ازهم‌گسستگی سپاه امام علیه السلام و عدم اتحاد جامعه آن روزهای عراق و تناقض و تعدد گروه‌ها و جریان‌ها و مسلمانان طرفدار حزب اموی و تشکیک‌کنندگانی که بر عقیده ثابتی نبودند، مزید بر علت بود تا این جامعه به گل‌نشسته وارد هیچ‌گونه جهاد نظامی نشود و هرکس ساز خود را بزند. هیچ‌گونه وحدت و انسجامی در سپاه امام حسن علیه السلام به چشم نمی‌خورد و این‌گونه امام علیه السلام غریبانه تنها ماند.**

امام علیه السلام خطبه‌ای جامع و حماسی در مدائن ایراد کرد و فرمود:

«به خدا سوگند، ما هرگز در مبارزه با شامیان هیچ تردید و ندامتی نداریم. ما اکنون با سلامت و صبر با دشمن می‌جنگیم؛ پس سلامت با دشمنی، و صبر با ناراحتی مخلوط شده است. شما آن روز که در صفین همراه ما بودید دینتان پیشاپیش دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان، دینتان را به پشت‌سر افکنده است. در آن روز ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون شما دشمن ما شده‌اید و در برابر دو گروه از کشته‌شدگان قرار دارید: کشته‌هایی که در صفین بودند و برایشان می‌گریید، و کشته‌هایی که در نهروان خواستار انتقام آن‌هایید. گریه‌کننده خوار است و انتقام‌جو خواستار انتقام. بدانید معاویه ما را به کاری فرامی‌خواند که در آن نه عزتی هست و نه انصافی. اکنون اگر برای مرگ آماده‌اید به او حمله می‌بریم، و با ضربه‌های شمشیر بر او فرمان می‌رانیم؛ و اگر زندگی را خواهانید دعوتش را می‌پذیریم و به درخواستش رضایت می‌دهیم.» [۱۴] و دردناک آنکه سخنان امام هنوز پایان نیافته بود که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: «(زندگی، زندگی)».

معاویه که خریدار نفس‌های ضعیف سپاه امام علیه السلام بود توانست یکی از این افراد ضعیف‌النفس را به نام عبیدالله بن عباس با هشت هزار رزمنده از سپاه امام علیه السلام جدا کند. افرادی هم خریداری شده

**اسلامی مسلط گردید، و پس از آنکه مسلمانان امام حسن علیه السلام را تنها گذاشتند، صلحی بود لازم و ضروری. از این رو، صلحی همانند صلح پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکین در حدیبیه بود.**

امام حسن علیه السلام به صراحت می‌فرماید صلح او برای حفظ جان شیعیان که پیروان حقیقی اسلام‌اند و حق با بقای آنها باقی می‌ماند، بوده است؛ و اگر ما با چشم بصیرت به این قضیه نگاه کنیم درخواستی می‌یافت که صلح امام حسن علیه السلام در واقع برای زمینه‌سازی انقلاب امام حسین علیه السلام صورت گرفت که به نوبه خود، مقدمه‌ای برای قیام امام مهدی علیه السلام است.

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به کنار گذاشتن شمشیر می‌شود، جنگی نوین با معاویه آغاز می‌نماید؛ این بار جنگی فرهنگی که هدف از آن آماده‌سازی امت است برای قیام حسین علیه السلام یا حداقل آماده ساختن امت برای پذیرش این قیام و هم‌دلی با آن، و حتی اثرپذیرفتن از آن حتی اگر پس از قیامش باشد. هرکه بر وضعیت امت در زمان امام حسن علیه السلام آگاهی داشته باشد خواهد دانست که این هدفی بود بس سترگ که از امتی انتظار می‌رفت که فرزندانش وارونه گشته، پیشوای معصوم خود را تنها گذاشته بودند و تا آنجا رسیده بودند که زشت را زیبا می‌دیدند!! و اگر این حرکت فرهنگی امام حسن علیه السلام نمی‌بود نه هیچ اسمی و نه هیچ رسمی از شیعه باقی نمی‌ماند! بنابراین صلح امام حسن علیه السلام صلحی به معنای متعارفش نیست، بلکه در واقع متارکه و آتش‌بسی است که آن حضرت به آن مجبور شد تا برادرش حسین علیه السلام - که مصداق خود امام حسن علیه السلام است - با انقلابی که پژواکش تا همین امروز دنیا را به لرزه درآورده است، آن را دنبال کند. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام به آینده و به حکومت عالم‌گیر لا اله الا الله می‌نگریست، امام حسن علیه السلام و همه معصومین علیهم السلام نیز به همین صورت چنین روزی را می‌نگریستند؛ روزی که در آن، این دین بر همه ادیان پیروز خواهد شد.

بنابراین سیر پیشرفت انسانی، به‌طور کلی سیری تکاملی است؛ حتی اگر پاره‌ای عقب‌گردها بر آن عارض شده باشد به طوری که نتیجه این حرکت، اصلاح بیشتر اهل زمین در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام است.

همه امامان به فراخور مقام و جایگاه خود در توجه دادن این امت به اینکه این امت روزی از روزها

اسلام غنیمت شمرد و معاهده‌ای ترتیب داد که به مهم‌ترین بندهایش در ذیل به‌طور مختصر اشاره خواهیم کرد:

**اول: واگذاری خلافت به معاویه به شرط عمل کردن به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله؛**

**دوم: خلافت پس از او برای حسن علیه السلام باشد؛**

**سوم: دشنام‌گویی و ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام راترک کند؛**

**چهارم: امان دادن به شیعیان و علویان.**

معاویه این شرایط را با خط خودش نوشت و بر آن مهر کرد؛ اما در خطبه‌اش بر فراز منبر نه تنها بر شروط معاهده تأکید نکرد بلکه با تمسخر و استهزا گفت: «آیا می‌پندارید من درحالی‌که می‌دانستم شما نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید و به حج می‌روید با شما بر سر نماز و زکات و حج جنگیدم؟! نه، من با شما جنگیدم تا فرمانروای شما شوم و شما تحت سلطه من باشید. سپس گفت: بدانید هر شرط و هر چیزی که به حسن بن علی داده‌ام زیر این دو پای من است.» [۱۸]

## دلایل صلح

امام حسن مجتبی علیه السلام دلیل این صلح را حفاظت از جان شیعیان ذکر می‌کنند همان‌طور که در روایتی آمده است:

ابوسعید نقل می‌کند: به حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا با معاویه صلح و سازش کردید درحالی‌که می‌دانستید حق متعلق به شماست نه او؛ و اینکه معاویه گمراه و ستمکار است؟ ایشان علیه السلام فرمود: «به خاطر جهل و نادانی‌تان از حکمت این کار بر من خشم گرفتید. اگر من چنین نمی‌کردم احدی از شیعیان ما بر زمین باقی نمی‌ماند و همه کشته می‌شدند.»

## صلح امام حسن علیه السلام مقدمه‌ای بر انقلاب امام حسین علیه السلام

سید احمد الحسن در کتاب گوساله بر ضرورت این صلح و اقدام امام حسن علیه السلام تأکید کرده و می‌گوید:

«این صلح، پس از آنکه حکومت منافقین با سردمداری معاویه گسترش یافت و بر سرزمین

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» («حسن و حسین، سرور جوانان بهشت اند.») شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۷، بیروت، اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰؛ هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، محقق، مصحح، انصاری زنجانی خوئینی، محمد، ج ۲، ص ۷۳۴، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵؛ حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، ص ۱۱۱، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳؛ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، ص ۴۰۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴. و در منابع اهل سنت نیز آمده است: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۳.  
۵- ر.ک: ابن عبدالله، استیعاب، ج ۱، ص ۳۸۵.  
۶- امام صادق ﷺ: «آیا گمان می کنید وصیت کننده ای از ما به هر که بخواهد وصیت می کند؟ نه به خدا سوگند، بلکه عهدی از جانب خدا و رسول خدا از مردی به مرد دیگر است تا آنکه امر به صاحبش برسد.» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۷).

۷- شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹۷.  
۸- سیره اهل البيت ﷺ، الامام الحسن بن علی ﷺ، ص ۵۷.

۹- ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۲۱.  
۱۰- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۶۷.  
۱۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵، خطبه ۲۰.

۱۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶.  
۱۳- ر.ک: سیره اهل البيت ﷺ، ص ۶۰-۶۱.  
۱۴- ابن الاثیر، اسد الغابه، فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۱۳-۱۴؛ المجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.  
۱۵- المجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ الطبرسی، الاحتجاج، ص ۱۵۷.

۱۶- امام علی ﷺ: «به خدا سوگند، این دنیای شما در چشم من بی ارزش تر از استخوان یک خوک در دست یک جذامی است.» («العرق: العظم إذا أخذ عنه معظم اللحم، والجمع عرق») (النهاية، ج ۳، ص ۲۲۰ «عرق»); نهج البلاغه، الحکمة ۲۳۶، تنبیه الخواطر: ج ۱، ص ۷۸ و فيه «کراع» بدل «عراق»، غرر الحکم، ج ۳۶۶، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۰، ج ۱۳۵).

۱۷- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، در پاورقی ابن حجر، الإصابة، ج ۱، ص ۳۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۳.

۱۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۵؛ شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۹۱. ابوالفرج گفته است: «او این خطبه را قبل از وارد شدن به کوفه خواند.»

۱۹- سید احمد الحسن، گوساله، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

حامل رسالت الهی برای همه اهل زمین خواهند بود، تلاش می کردند و همگی آنها ﷺ رضایت خدا و مصلحت انسانیت را بر خود مقدم می داشتند و شدیدترین آزار و اذیت های جسمی و روحی را در راه این هدف عظیم متحمل می شدند؛ یعنی ایمان آوردن اهل زمین به لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص).» [۱۹]

## سخن پایانی

- دانستیم صلح امام حسن مجتبی ﷺ از انقلاب امام حسین ﷺ هرگز جدا نبوده، بلکه زمینه ای برای انقلاب حسین ﷺ علیه حاکمیت پوشالی مردم بوده است و این دو درگاه، در راستای تحقق «لا اله الا الله» بر زمین به صورت عملی در ذریه حسین ﷺ، مهدی ﷺ جلوه گر است. گویا برترین های عالم برای قدوم مبارکش و دولت عدل و حاکمیت خدا بر زمین زمینه سازی کردند؛ یکی با شمشیر، یکی با صلح، یکی با سکوت و دیگری با ولیعهدی - امام رضا ﷺ - همه در جهت حاکمیت خدا بر زمین گام برداشتند. امروز ثمره مجاهدت های الهی گونه شان در مردی از آل محمد ﷺ، وصی و فرستاده امام مهدی ﷺ سید احمد الحسن متجلی است. در این زمان، به خویشتن رجوع کنیم و در کنار همه آنانی بایستیم که برای نشر توحید بر زمین با انواع و اقسام رذالت ها و دمنشی ها مواجه بودند اما پای پس نکشیدند تا نهالی که با خونشان آبیاری شد، امروز درختی تنومند شود در بیداری جان ها و رستگاری ارواح؛ تا دولتی تشکیل شود که در آن خدا پرستش شود و هدف از خلقت محقق شود. الحمد لله علی نعمة ولاية محمد و آل محمد (ائمه و مهدیین علیهم السلام)

## منابع:

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸؛ مفید، الارشاد، ص ۱۸۷؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۰؛ ابن حجر عسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۲۸.
- ۲- سیوطی، تاریخ خلفا، ص ۱۸۹.
- ۳- پیامبر ﷺ فرمود: «الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ سَيِّدَا



## کنفرانس ارائه‌شده توسط «دکتر عادل سعیدی»

# لاهورت مسیح

## شش دلیل از کتاب مقدس برای لاهوت نبودن عیسی

«چگونه خدایی را که نمی‌بینم پرستم؟» برای همین ناچار شده‌اند اله و معبود را به صورت واقعی [و جسمانی] مجسم کنند؛ درست مثل یک انسان و این انسان به جایی می‌رسد که لاهوت مطلق می‌شود؛ انسانی که امکان کامل بودن و بی‌نیازی کامل را دارد؛ یعنی نوری است که تاریکی و ظلمتی در آن نیست و می‌تواند هر کاری را با خواست و اراده و افعال خودش و متکی به خودش انجام دهد، بدون نیاز و استمداد از کسی که از او بالاتر بوده یا مرتبه‌اش بالاتر است.

### ۱. خداوند نه انسان است و نه پسر انسان!

موضوع لاهوت را می‌توان به سادگی و با متنی از کتاب مقدس خاتمه داد. چون هر اعتقادی که داشته باشی باید برای آن پشتوانه داشته باشی، برای آن پایه و اساس داشته باشی، دلیلی داشته باشی....

و به هنگام صحبت با مسیحیان، خوب می‌دانیم که آنها به کتاب مقدس ایمان دارند؛ حرف به حرف آن، از این جلد کتاب تا آن جلد کتاب، به تمام آن ایمان دارند. پس یک خط متن روشن از کتاب

سلام علیکم ورحمة الله و برکاته خداوند همه شما شنوندگان و حاضران و بینندگان را زنده بدارد، در نشستی جدید و بحثی جدید، ان شاء الله. موضوع این بحث «لاهورت مسیح» است. لاهوت به معنای الله است.

در اعتقادات مسیحیت وقتی از کلمه «الله» صحبت می‌شود، منظور «لاهورت» است. شاید در اسلام کلمه لاهوت متداول و شناخته شده نباشد، برای اینکه بیننده و شنونده معنای کلمه لاهوت را بفهمد می‌تواند در ذهن خود «لاهورت» را مساوی با «الله» در نظر بگیرد. مفهوم الله یا لاهوت از معنای حقیقی‌اش منحرف شده است.

امروزه با هرکسی صحبت می‌کنی، مثلاً وقتی از یک مسیحی می‌پرسی چرا اعتقاد داری که مسیح علیه السلام همان لاهوت یا همان الله است؟ در جواب تو می‌گوید «چگونه معبودی را پرستم که نمی‌بینم؟» یعنی این منطق مسیحیان است، یا حتی کسانی که مسیحی نیستند وقتی با این سؤال مواجه می‌شوند چنین پاسخ می‌دهند

## کرده‌اند، بیماران را شفا داده‌اند و افراد زیادی را [طعام داده و] سیر کرده‌اند.

بنابراین، این معجزات از این اعتبار ساقط می‌شود که پسر انسان یا انسانی که چنین توانایی‌هایی دارد می‌تواند لاهوت باشد. پس به‌ناچار باید برای این شخصیتی که چنین توانایی‌هایی دارد قید و شرطی قرار دهیم [و بگوییم] او از طرف خداوند سبحان که از او بالاتر است و خودش او را فرستاده به این توانایی‌ها دست یافته است. و در طی این بحث، متونی را از کتاب مقدس با هم خواهیم دید که نشان می‌دهند این فرد مقامش پایین‌تر است، فقیر و نیازمند است، کارگزار پدر است، خواست او خواست پدر است یا بگوییم مشیت و خواست خداست، خواست و اراده او، اراده خداست. همه این امور را درباره عیسی علیه السلام خواهیم دانست.

اما لفظ «اله» را در کتاب مقدس می‌توانید ببینید. یعنی وقتی دنبال متنی می‌گردیم که واژه «اله» در آن آمده باشد، این کلمه را در سفر خروج، فصل ۷، شماره ۱ می‌بینیم.

«پس خداوند به موسی گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا (اله) ساخته‌ام» به کلمه «اله» توجه کنید. الآن در اینجا و طبق این متن دینی موسی اله شد، برای چه کسی؟ برای فرعون. آیا نص به همین مقدار بسنده کرده؟ توجه کنید!

«و هارون -برادرت- پیامبر تو خواهد بود.» دیدی که [هارون] پیامبر شد. پیامبر چه کسی؟ پیامبر موسی که همان هارون علیه السلام باشد و موسی شد «اله». همچنین نوشته شده: «او [هارون] از طرف تو با مردم سخن خواهد گفت. دهان تو خواهد شد و تو برای او اله خواهی شد.» [۲] پس می‌بینیم واژه «اله» برای موسی هم به‌کاررفته است. درحالی‌که -توجه کنید- هیچ متن، عبارت یا حتی یک کلمه هم در کتاب مقدس از زبان مسیح عیسی بن مریم علیه السلام یا همان یسوع نیامده که بگوید او الله (خدا) است. درحالی‌که در اینجا یک متن روشن از کتاب مقدس داریم که به‌روشنی خورشید است و می‌گوید به موسی لقب «اله» داده شده است.

پس مشکل کجاست؟ مشکل انحراف از مسیر درست است و اینکه مسلمانان و مسیحیان تصور می‌کنند که واژه «اله» [تنها] برگ‌نه و حقیقت و بر الله سبحان و متعال اطلاق می‌شود که البته خداوند بسی برتر و بالاتر از آن است. پس

مقدس کافی است که به تعبیر ما چنین متنی در سفر اعداد وجود دارد؛ فصل ۲۳، شماره ۱۹. می‌گوید: خدا نه انسان است و نه پسر انسان.

«الله (خدا) نه انسان است که دروغ بگوید و نه پسر انسان که پشیمان شود.» [۱]

واضح است؛ تمام! این یک خط از متن دینی قطعی، صریح و واضح از کتاب مقدس است که به آن ایمان دارند که می‌گوید خداوند نه ممکن است انسان باشد و نه ممکن است پسر انسان باشد. بنابراین از آنجاکه صفت «پسر انسان» به عیسی مسیح علیه السلام یا -به قول مسیحیان- «یسوع» اطلاق می‌شود، پس او فرزند انسان و نیز انسان است، پس امکان ندارد او لاهوت باشد و پسر انسان یا انسان بشود.

پس درد کار کجاست؟ مشکل کجاست؟

این موضوع «اله» در کتاب مقدس هم ذکر شده است. مسئله خدایان (اله‌ها) در الواح سومری هم ذکر شده است، در حماسه گیلگمش هم ذکر شده است. پس درد کار کجاست؟ مشکل کجاست؟ پس انحرافی وجود دارد. یک انحراف لفظی درباره یک کلمه وجود دارد که همان «الله» یا «اله» است. آیا ممکن است واژه اله بر یک انسان اطلاق گردد؟ انحراف از همین‌جا شروع شده است. چنانچه این واژه بر انسان اطلاق شود، این انسان عادی نیست، فرستاده‌ای از طرف خداست، خلیفه و جانشین خداست، حجت خداست، و توانایی و قدرتی دارد که بیماران را شفا می‌دهد، و مردگان را زنده می‌کند. همین کارها دلیلی می‌شوند بر اینکه آنان به شما بگویند چرا ما می‌گوییم مسیح، لاهوت و همان الله است. چرا؟ چون او بیماران را شفا داده، مردگان را زنده کرده، هزاران نفر از مردم را با قطعه‌ای نان فطیر یا با یک ماهی طعام داده [و سیر نموده] است؛ و تنها لاهوت است که می‌تواند این کارها را انجام دهد. یعنی مردم به سمت معجزات رفته‌اند، نه به سمت نصوص (متون کتاب مقدس). به سمت معجزات رفته‌اند برای اینکه به مرادشان برسند و بگویند او همان لاهوت است. و این معجزات، به‌سادگی و آسانی [جوابش این است که] اگر عیسی مردگان را زنده کرده، بسیاری از دیگر پیامبران هم این کار را کرده‌اند؛ حزقیال؛ حزقیال نبی علیه السلام، الیشع نبی علیه السلام، ایلیا علیه السلام و بسیاری از پیامبران دیگر؛ موسی علیه السلام و بسیاری از پیامبران که براساس کتاب مقدس -که خودشان هم به آن اعتقاد دارند- مردگان را زنده

مشیت او همان مشیت خداوند است؛ و سپس خواهیم دانست همین فردی که به او می‌گویند «لاهورت»، خودش در پی کسب رضایت لاهوت است، با کسب رضایت خداوند. همچنین خواهیم دانست که یک متن دینی از زبان خود ایشان وجود دارد که می‌گوید همان پدری که به اعتقاد مسیحیان همان لاهوت است - و براساس ادعای مسیحیان، عیسی مساوی با اوست - بزرگ‌تر از پسر است.

بیا بیا با هم اولین وصیت‌ها و سفارشات را که عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام و کتاب مقدس دارند ببینیم.

این وصیت‌ها را به روشنی خواهیم دید؛ هنگامی که شخصی نزد عیسی یا همان یسوع علیه السلام آمد و از او سؤال کرد. چه پرسید؟

«یکی از علما که بحث آنان را شنید و پی برد که عیسی جوابی عالی به آنها داده است، جلو آمد و پرسید: اولین وصیت [یا مهم‌ترین حکم شریعت] کدام است؟» می‌خواست بداند اولین وصیت کدام است؟ «عیسی در پاسخ او گفت: اولین وصیت در میان تمام وصیت‌ها این است: «بشنو ای اسرائیل! پروردگار، اله و معبود ماست، همان اله و معبود یگانه.» [۴] تمام!

سه تا اله وجود ندارد. تثلیث یا ترینیتی در کار نیست. سه تا! پدر، پسر، روح القدس؛ مثلث، یک مثلث متساوی‌الاضلاع و این سه در همه چیز با هم برابرند... خیر، چنین چیزی وجود ندارد. [بلکه در این متن آمده بود: (رب، اله ماست که الهی یگانه است).

همچنین مسیح علیه السلام پیش‌گویی اشعیا علیه السلام دربارهٔ یهودیان را - که فرمودهٔ خدا بود - ارائه فرمود: «مرا به باطل عبادت می‌کنند و می‌پرستند.» [۵] خب چرا مرا به باطل می‌پرستید؟ «(زیرا وصیت خدا را باطل کردید.» [۶] سبب این کار شما چه بوده؟ عیسی علیه السلام به ما خبر می‌دهد دلیلش چیست. سبب ابطال وصیت چه بود؟ به سبب تقلید شما بود. [۷] تقلید کورکورانه... یعنی تقلید همواره از پدران و اجداد سبب انحراف مردم از وصیت اول یا وصیت‌ها بوده است.

ایشان به مردم می‌گوید: «ای ریاکاران، اشعیا دربارهٔ شما چه خوب خبر داد که گفت: ...» [۸] همان‌طور که در کتاب مقدس هم آمده، عیسی علیه السلام همواره از موسی، اشعیا، حزقیال و... نقل می‌کند. پس او ناقل و بازگوکنندهٔ سخنان

باید یک قید در لاهوت وجود داشته باشد و بگوییم: «لاهورت در خلق» یا همان‌طور که سید احمدالحسن علیه السلام می‌گوید: «الله في الخلق / خدای در خلق».

برخی از جانشینان خداوند در زمین، به مرحله‌ای رسیدند که توانسته‌اند به دیگران امان ببخشند؛ به خودشان امان دهند؛ می‌توانند بیماران را شفا دهند، مردگان را زنده کنند و حتی می‌توانند صفت خلقت و آفرینش را داشته باشند \***او از گل چیزی به شکل پرنده می‌آفریند و در آن می‌دمد و آن گل یک پرنده می‌شود.**\* [۳] بنابراین این توانمندی که در اختیار خداوند سبحان است به چه کسانی داده شده؟ به این افراد. تا به جایی رسیدند که مردم به آنان پناه ببرند و برای برطرف ساختن نقصی که دارند به آنها تاله کرده و روی بیاورند. این تاله، از آنها الهه‌ای ساخته که مردم به آن رجوع می‌کنند. عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام برای مردم حاضر، تبدیل به یک اله شدند، اما باید یک قید وجود داشته باشد، و آن قید، «اله در خلق» یا «لاهورت در خلق» است.

اکنون که این مسئله را دانستیم می‌بینیم که موضوع خیلی هم ساده است و سید احمدالحسن علیه السلام آن را در کتاب خود، و البته در بسیاری از کتاب‌های خود توضیح داده است. اما در کتاب «توحید» بیشتر توضیح داده شده و هرکه موضوع برایش اهمیت دارد به کتاب توحید، نوشتهٔ سید احمدالحسن مراجعه کند.

اموری هست که می‌خواهیم برای مردم، برای بینندگان، برای مسیحیان مطرح کنیم. ما به آنان می‌گوییم که در کتاب مقدس وصیت‌هایی وجود دارد، نه فقط برای مسیحیان. و از آن وصیت‌ها و سفارشات انحراف صورت گرفت. کدام وصیت‌ها؟ وصیت‌ها و سفارشات پیامبران و فرستادگان. و همان انحراف از وصیت‌ها بود که سبب شد امت اسلام از خلیفه و حجت خدا منحرف شود، امت یهود هم درست به همین ترتیب از خلیفه و حجت خدا منحرف شدند و امت مسیحی نیز به همین ترتیب از خلیفه خدا منحرف شدند.

اولین وصیت‌هایی که شده [چه بوده است؟] ما اولین وصیت‌های عیسی علیه السلام را با هم بررسی می‌کنیم و بعد از آن خواهیم دانست که او فرستاده‌ای از طرف خدا بوده است و سپس خواهیم دانست که خواست و ارادهٔ او همان ارادهٔ خداوند است و پس از آن خواهیم دانست که

لاهورت مطلق است. ما در ابتدای بحث این دو را از هم جدا کردیم و گفتیم تفاوت است بین لاهوت مطلق با لاهوت مقید.

در پاسخ آنان می‌گوییم: [در عهد قدیم آمده است که:] «شائول رسولانی (فرستادگانی) را به سوی یثی فرستاد و گفت: پسر تو داوود را که با گوسفندان است نزد من بفرست.» [۱۱].

سموئیل در زمان طالوت بود. او پیرمردی سال‌خورده و پیامبر بود. داستان طالوت و داستان داوود علیه السلام هم که معروف است؛ سموئیل پیامبر سال‌خورده‌ای بود که نمی‌توانست بجنگد، به او گفتند: \*برای ما پادشاهی بگمار که در راه خدا بجنگیم.\* [۱۲] و او [در پاسخ آنان] گفت: \*خداوند برای شما طالوت به پادشاهی گماشته است.\* [۱۳] در اینجا شائول همان طالوت و داوود علیه السلام همان داوود پیامبر است و سموئیل همان پیامبر کهن سال در آن قوم بوده است.

بنابراین در ارتباط با فرایند ارسال و فرستادن باید گفت ممکن است هر پیامبری کسی را بفرستد. ارسال و فرستادن رسول، دلیلی بر الوهیت مسیح علیه السلام نیست.

### ۳. اراده‌ او، نه اراده‌ من!

ویژگی «اراده»:

لاهورت مطلق باید دارای اراده‌ مطلق باشد. امکان ندارد او نیازمند دیگران باشد که آن اراده را به او بدهند. در یک متن روشن از کتاب مقدس چنین آمده که او می‌گوید: «ای پدر، اگر بخواهی این جام را از من بگردان، اما برای اینکه اراده‌ تو واقع شود و نه اراده‌ من» [۱۴] ببینید! در اینجا بین این دو فرق گذاشته شده است، به روشنی. وقتی ماجرای به صلیب کشیده شدن پیش آمد عیسی به روشنی گفت این جام را از من بگیر! این به صلیب کشیده شدن را از من بردار! من نمی‌خواهم به صلیب کشیده شوم. پس چه چیزی در این میان بود؟ نتیجه‌ حرف‌هایش این بود که به خداوند گفت: «اما برای اینکه اراده‌ تو واقع شود و نه اراده‌ من».

در اینجا خواست و اراده‌ خودش را لغو کرد و حتی فرق گذاشت. بین اراده‌ خودش و اراده‌ لاهوت مطلق تفاوت قائل شد. همچنین [در متن انجیل آمده است]: «چنین نیست که هر که به من بگوید یارب، یارب (ای پروردگار، ای پروردگار) وارد ملکوت آسمان‌ها شود، بلکه کسی به ملکوت آسمان‌ها وارد می‌شود که اراده‌ پدرم را که در آسمان است

آن‌هاست؛ چرا که همه‌ آن‌ها باریک خط واحد بوده‌اند. به همین دلیل فرمود: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.» [۹] پس او نیامده که کلام پیامبران و فرستادگان را نقض و باطل کند، هرگز! او آمده است تا کاملشان کند. در ادامه آمده است که: «این قوم به زبان‌های خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. پس مرا به باطل عبادت می‌کنند...» [۱۰]

به این کلام توجه کنید! می‌فرماید مردم با چه چیزی او را گرمی می‌دارند؟ با لب‌هایشان. می‌بینی که دور هم جمع می‌شوند، از ارادت و محبت نسبت به اهل بیت حرف می‌زنند، از دوست داشتن مسیح و چیزهای دیگر حرف می‌زنند ولی فقط لقلقه‌ زبانشان است. کارهایشان با گفته‌هایشان بسیار ناسازگار است.

اینجا را ببینید! می‌فرماید: «... مرا به باطل عبادت می‌کنند زیرا که تعالیم را به منزله‌ فرایض بشری تعلیم می‌دهند.»

حال فرایض یا رسوم بشری چه هستند؟ تقلید! رسوم بشری کدام است؟ تقلید کورکورانه. تقلید کورکورانه از رسوم بشری است نه از وصیت‌های پیامبران علیهم السلام.

این مهم است. پس انسان بایست در تصمیم‌گیری خود آزادی داشته باشد و وقتی یک اعتقاد قلبی دارد باید دلیل و متنی داشته باشد که در برابر باورش بگذارد؛ اما اینکه تقلید کند و بگوید «فلانی چنین گفته، فلانی روی منبر فلان حرف رازده و فلانی در تلویزیون فلان صحبت را کرده»، نه این درست نیست، اعتقاد باید دلیل اثبات‌کننده داشته باشد.

### ۲. او رسول (فرستاده) است!

مسئله‌ ارسال [و فرستادن رسول] را با هم بررسی کنیم.

ارسال، مشیت، اراده، تمامی این‌ها بر این دلالت دارد که این شخص لاهوت مطلق نیست؛ چرا که او فرستاده و ارسال شده است. درباره‌ این ارسال هم این‌ها می‌گویند شخص دیگری وجود ندارد که او را فرستاده باشد چون عیسی علیه السلام خودش شاگردان را فرستاده است، همان حواریون؛ و فقط لاهوت است که توانایی فرستادن را دارد، منظورشان

بلافاصله جواب می‌دهیم من می‌خواهم رضایت خدا را داشته باشم. این کارهایی که می‌کنی، عبادات، معاملات و همه کارهایی که انجام می‌دهیم به چه خاطر است؟ تنها به این دلیل است که دستورات و کارهایی وجود دارند که خداوند سبحان یا فرستادگان او از راه شریعت و عقیده برای ما توضیح داده‌اند و وقتی آنها را قبول کنیم و انجام دهیم باعث خشنودی خدا می‌شویم.

ببینید مسیح علیه السلام در انجیل یوحنا، فصل هشتم چه می‌فرماید. مسیح علیه السلام فرمود: «و آن کس که مرا فرستاده، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است.» مرا ارسال کرده و مرا تنها نگذاشته است. چرا؟ «چون من در هر حال کاری را می‌کنم که او را خشنود می‌کند.» [۱۸]

ببینید! می‌فرماید: «چون در هر حال کاری را می‌کنم که او را خشنود می‌کند.» دیگر چه؟ خوب ببینید! این‌ها همه یک موضوع را می‌رساند، موضوع کسب رضایت خداوند سبحان و متعال. عیسی علیه السلام از این جهت حالش درست مانند سایر انسان‌هاست.

[قرآن کریم می‌فرماید:] \*همانا من بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود\*. [۱۹] بشری مثل شما هستم! همین مطلب در این آیه هم وجود دارد: (چقدر فرشتگان در آسمان‌ها هستند که شفاعت آنها به کار نمی‌آید مگر پس از آنکه خداوند اجازه‌اش را بدهد، به هر که خود بخواهد و راضی باشد). [۲۰] هرگاه خودش بخواهد و هرگاه راضی شود از بندگانش می‌پذیرد.

#### ۶. پدرم از من بزرگ‌تر است

آخرین متن از کتاب مقدس که از همه مهم‌تر است، آنان می‌گویند پدر با پسر مساوی است؛ پدر همان پسر است؛ پدر یگانگی‌اش از یگانگی پسر است. اما در یک نص صریح و روشن، عیسی علیه السلام می‌گوید: «پدرم از من بزرگ‌تر است.» [۲۱] درباره تعبیر «بزرگ‌تر» در این عبارت: «پدرم از من بزرگ‌تر است» نیازی به کاوش نیست. آیا ممکن است بزرگ‌تر با کوچک‌تر مساوی باشد؟ آیا ممکن است بالاتر مساوی با پایین‌تر باشد؟ امکان ندارد. خودش می‌گوید: پدرم از من بزرگ‌تر است. دیگر چه؟ ... و همواره [عیسی] حق را بر زبان می‌آورد و [می‌گوید:] «آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگ‌تر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده»

انجام دهد.» [۱۵] متن کاملاً روشن است. متن خیلی ساده گفته است. [خداوند می‌گوید:] من پروردگارم، مرا بپرستید. [عیسی] به آنها می‌گوید: من خدا نیستم و مرا بپرستید. من فرستاده‌ای از طرف خدایم. من نمی‌توانم مشیت خودم را انجام دهم، نمی‌توانم به اراده خودم عمل کنم. همه این‌ها [در انجیل] موجود است. «چنین نیست که هر که به من بگوید یا رب، یا رب (ای پروردگار، ای پروردگار) وارد ملکوت آسمان‌ها شود، بلکه کسی به ملکوت آسمان‌ها وارد می‌شود که اراده پدرم را که در آسمان است انجام دهد.»

#### ۴. مشیت او، نه مشیت من!

به مسئله «مشیت/خواست» می‌رسیم. آیا خواست و مشیت او کامل است؟ آیا مشیت او از دیگران بی‌نیاز است؟ باز هم متن واضحی در انجیل یوحنا فصل پنجم می‌یابیم: «من نمی‌توانم از خودم کاری انجام دهم.» متن روشن است، «نمی‌توانم از خودم کاری انجام دهم.» آیا با عقل جور در می‌آید که لاهوت مطلق و بی‌نیاز که به احدی محتاج نیست بگوید: «من نمی‌توانم از خودم کاری انجام دهم.»؟ [ادامه:] «بنابر آنچه می‌شنوم دآوری می‌کنم و دآوری من عادلانه است» چرا؟ سبب چیست که نمی‌تواند از خودش کاری کند؟ [ادامه:] «زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام اراده فرستنده خود را خواهانم.» [۱۶]

دیگر چه؟ «زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا اراده فرستنده خویش را به انجام رسانم.» [۱۷] به روشنی گفت! مرا پدر فرستاده، مرا لاهوت فرستاده، مرا او به این مکان فرستاده، نه اینکه کارهای خودم را انجام دهم، بلکه کارهای پدرم را انجام می‌دهم، نه اینکه کارها و اراده و مشیت خودم را انجام دهم.

خب، دیگر چه می‌ماند؟ آیا روشن‌تر از این متون هم وجود دارد که بر این دلالت داشته باشد که او از خودش لاهوت مطلق بودن را نفی کند؟

#### ۵. همواره آنچه را مایه رضایت و خشنودی اوست انجام می‌دهم.

بعد از موضوع مشیت، به سراغ موضوع جلب رضایت خداوند می‌رویم. همه ما وقتی از ما بپرسند از خدا چه می‌خواهی؟

متون دینی خود نداشته‌اند. برای همین نیاز داری معنای لاهوت مطلق را که مقید نیست برایشان توضیح دهی و باز کنی، اما آنها فقط کلمه لاهوت را در نظر می‌گیرند و آن را لاهوت مطلق می‌دانند. اما کلمه «مطلق» را نه در کتاب مقدس دارند و نه آن را فهمیده‌اند. چون نهایت فهم و درک آنها از لاهوت همین کلمه «لاهوت» است، یعنی همین حروفی که برای لاهوت به کار می‌رود. برای همین بود که از نصوص شاهی برایشان نیاردم چون شما برای تعامل با آنها اول باید به آنها بفهمانی که سطحی بالاتر از لاهوت وجود دارد که همان لاهوت مطلق است، یعنی همان گنه و حقیقت. همان که قابل توصیف نیست، ترسیم نمی‌شود، حدومرز ندارد و قابل شناخته شدن هم نیست. نیاز است این را به آنها بفهمانی. بسیاری از افرادی که با آنها بحث و گفت‌وگو داشته‌ام از کشیشان گرفته تا پدران [روحانی] کلیسا از من می‌پرسیدند که کلمه مطلق به چه معناست؟ معنای کلمه مطلق را نمی‌دانست. تا اندازه‌ای که من بلدم و توانستم با آنها بحث کنم، چه در تالار گفت‌وگو، و چه در پالتاک، چه در عراق یا خارج از عراق، به من می‌گفتند معنای کلمه مطلق را نمی‌دانیم. می‌گفتند منظور تو از لاهوت مطلق چیست؟ من هم توضیح می‌دادم. می‌گفتم آنکه لاهوت مطلق است، همان است که حدومرزی ندارد و دارای قید و شرط نیست و برای همین وقتی برای آن قیدی بگذاری و بگویی «لاهوت در خلق» [مشکل] تمام می‌شود. فرقه شاهدان یهوه پیروان آریوس علیه السلام هستند. آریوس در مجمع نیقیه چه می‌گفت؟ مجمع نیقیه [۳۲۵م] یک گردهمایی بود که از طریق آن عیسی به عنوان لاهوت معرفی شد. یعنی پس از ۳۲۵ سال که عیسی لاهوت نبود، در مجمع نیقیه این قانون مصوب شد که پدر (آب) مساوی با پسر (ابن) است و پسر همان لاهوت است. آریوس که در مجمع حضور داشت به آنها گفت پسر [یعنی عیسی] لاهوت نیست، بلکه او [یعنی عیسی] به لاهوتی دست یافت که اکتسابی بود. او به خاطر عمل و اخلاصش ارتقا یافت. این‌ها گفته‌های آریوس است که از دشمنانش نقل شده است، نه آنکه از خود او نقل شده باشد. وقتی به مجمع نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی برگزار شد مراجعه می‌کنید، می‌بینید که گفته‌های آریوس از زبان دشمنانش نقل شده است و آنها نوشته‌اند که آریوس لاهوت بودن

خود. [۲۲] پس بنابراین پدرم از من بزرگ‌تر است و پدر همان بود که مسیح علیه السلام را فرستاده بود و این فرستادن از سوی پدر انجام شد، همان اب یا به قول مسیحیان آب. او خودش دارد می‌گوید که این پدر - که او را فرستاده است - بزرگ‌تر از من است.

این‌ها متونی [از انجیل] بود. البته متون بسیار دیگری داریم که از آنها صحبت کنیم، اما از طریق این بحث و این نشست، این شش نکته را ارائه کردیم و همین شش نکته کافی است برای پایان دادن به مناقشه درباره این موضوع که عیسی یا یسوع علیه السلام لاهوت مطلق باشد.

آری، در اینجا آنها چه خواهند گفت؟ به متون متشابه و تأویل شده دست می‌اندازند، ولی به روشنی فهمیده می‌شود که این متون متشابه و تأویل شده همان تقلید و عقاید مردم‌اند که توسط پدران روحانی کلیسا یا مراجع دینی توضیح داده شده است؛ همان‌ها که همواره علت انحراف مردم از جاده حقیقی مدنظر پیامبران و فرستادگان و خداوند سبحان و متعال هستند.

این بحث با شش نکته به پایان رسید، البته پیش از بیست و چهار نکته وجود دارد که انشاءالله تقدیم شما خواهیم کرد. اما به خاطر کوتاهی وقت این نشست [علمی]، بحث را با همین شش نکته به پایان می‌بریم. هرکس درباره این شش نکته سؤالی دارد یا خواهان توضیح بیشتر است انشاءالله در خدمت شما خواهیم بود.

والحمد لله رب العالمین و صل یاربنا علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم تسلیماً کثیراً. اگر کسی سؤالی دارد یا خواهان توضیح است در خدمت شما هستم.

شیخ حبیب سعیدی: در خصوص این موضوع که عیسی علیه السلام لاهوت مطلق است و... سؤالی دارم.

شیخ حبیب سعیدی می‌گوید از شما نشنیدیم نصوصی ارائه کنی که گفته باشد مسیحیان بگویند «عیسی لاهوت مطلق است.» کلمه «مطلق» را بیشتر مسیحیان و حتی عموم مسیحیان معنایش را نمی‌دانند. حتی مسلمانان هم همین‌طورند. کلمه لاهوت مطلق یا مابعد لاهوت را نمی‌دانند؛ مثلاً مسلمانان همه در عبادتشان به این کلمه روی می‌آورند: الله سبحانه و تعالی یا الله، منظورم کلمه الله است اما مسئله لاهوت مطلق را در

برخی فرقه‌های دیگر که اعتقادشان بر این نیست که مسیح لاهوت [مطلق] باشد، اکنون این بیداری در میان آنها وجود دارد. زیاد هم هست. گفتم که این‌ها را براساس تجربه می‌گویم، یک ماه پیش با آن‌ها ملاقات داشتم و هر ملاقاتی بیش از یک ساعت و نیم طول کشید. به زبان انگلیسی حرف می‌زدند. بین من و آنها گفت‌وگویی در گرفت که معلوم شد به لاهوت بودن مسیح ایمان ندارند. متون انجیل را هم که به آنها نشان دادم همه را صحیح دانستند. فقط اینکه آنها به این ایمان دارند که عیسی (ع) همانی است که به صلیب کشیده شد. این هم یک نکته. سؤال می‌کنم: هست؟

پرسشگر: بسم الله الرحمن الرحيم. سؤال این است استاد عادل! چرا مسیحیان بر لاهوت بودن عیسی (ع) اصرار و پافشاری دارند با وجود اینکه می‌دانند متونی از کتاب مقدس برای این عقیده ندارند؟ این سؤال اول؛ سؤال دوم اینکه معروف است که حتی انقلاب صنعتی به رهبری مسیحیان انجام شد، و آن‌ها به نصوص دقیق تکیه دارند؛ حال [کلیسا] چطور افکار خود را بر دانشمندان و متفکران مسیحی تحمیل کردند و به آنها قبولاندند؟

سؤال دوم چه بود؟ سؤال اول را فهمیدم.

پرسشگر: اغلب مسیحی‌ها دانشمند و متفکرند. آنها رهبران انقلاب صنعتی شدند که تقریباً همه دنیا را در بر گرفت. کلیسا چطور توانست چنین تفکر سطحی و خامی را که برگرفته از نصوص دینی موثق نیست به آن‌ها تحمیل کند؟

احسنت! در هنگام بحث، متن مهمی را از کتاب مقدس ارائه کردم. عیسی علیه السلام [از قول خدا] چه فرمود؟ فرمود: (پس مرا به باطل عبادت می‌کنند). چون آنها چکار کردند؟ سبب این حرف چه بود؟ چون آنها در حال تعلیم تعالیم و آموزه‌های بشری بودند یا همان تقلید. تقلید کورکورانه همانی بود که از این‌ها آدم‌هایی ساخته بود که هرچه پدران روحانی کلیسا می‌گفتند بدون هیچ چون و چرایی می‌شنیدند و به جان می‌خریدند. شما درباره انقلاب صنعتی مثال زدید؛ در حال حاضر علی‌رغم بررسی‌های دقیق و زیادی که بر نظریه داروین انجام شده، اما همچنان [برخی از] مردم اعتقاداتی دارند که مغایر با این نظریه علمی است. یک هفته پیش

عیسی را نپذیرفته است، لاهوتی که مساوی با پدر است؛ بلکه او می‌گفت او با اعمال و اخلاصی که داشت ارتقا یافت و به لاهوتی اکتسابی دست یافت. و این همه آن چیزی است که مسیحیان می‌توانند درباره موضوع «مطلق» بدانند. لاهوت اکتسابی. آنها لاهوت اکتسابی را رد کردند، معنای امروزی لاهوت اکتسابی همان خدای در خلق است. این لاهوت اکتسابی است که آن را با اعمال خودش و با اخلاص خودش کسب کرد، نه اینکه با اجباری از طرف خداوند و بدون هیچ پیشکش یا گامی از سوی بنده به دست آید.

یک ماه پیش گفت‌وگویی زنده داشتم و درباره مسیحیان یکی از کشورها صحبت شد، به نام مسیحیان مارونی. مارارون یکی از فرقه‌های مسیحیان هستند. آنها می‌گویند قبل از قرن چهاردهم به وجود آمده‌اند، اما مخالفان آنها می‌گفتند این‌ها تقریباً پیشینه‌ای دویست ساله یا صد ساله دارند. این‌ها می‌گفتند ما به این ایمان نداریم که یسوع مساوی با خدا باشد. چنین ایمانی ندارند. می‌گویند ما به این ایمان داریم که او فرستاده شده از سوی خداست، ولی می‌گفتند او اولین فرستاده است و خدا همه چیز را به او واگذار نموده است و همه توانایی‌ها را به او بخشید. متن روشنی در کتاب مقدس هست که می‌گوید این توانایی‌ها به او داده شد. حتی همین متن هم مخالف اعتقاد آنهاست. این طایفه مارارونی چنین ایمانی را دارند. درباره فرقه شاهدان یهوه هم اندکی قبل سخن گفتم. شاهدان یهوه امتداد همین آریوس هستند که به این موضوع که عیسی یا همان یسوع علیه السلام لاهوت و مساوی با پدر باشد ایمان نداشت. این فرقه هنوز هم هست و افکارشان در حال انتشار یافتن است. به طوری که این روزها درب خانه‌ها را می‌زنند و می‌گویند این روزها، روزهای نزول مسیح علیه السلام است. این روزها ایام قیامت است، یعنی همانی که منتظرش هستند. اما آنها یک سری جاها را برای آن در نظر می‌گیرند و تعیین می‌کنند. برخی قیامت را در آمریکا می‌دانند و برای همین است که می‌گویند این همه طوفان‌ها و زلزله‌ها در حال زیاد شدن هستند و آنها این پدیده‌ها را باب و درگاهی جدید یا یک اورشلیم جدید می‌دانند. اعتقاد این‌ها این است. حتی شاهدان یهوه هم بر این باورند که آمریکا نابود خواهد شد. شاهدان یهوه، مارارونی‌ها و نیز

می‌گوید ما باید کتاب را هرس کنیم. منظور او از هرس چیست؟ یعنی باید خطاهای موجود در کتاب مقدس را حذف کرد یا تغییر داد یا ملغی نمود. پس همان‌طور که اکنون دکتر علاء گفت، امروزه یک بیداری ایجاد شده است. چون یک کشیش و دانشمند فیزیک که نماینده واتیکان هم هست چنین حرفی می‌زند، این مصاحبه را یک هفته پیش دیدم. همین‌ها را می‌گفت. معتقدم ان‌شاءالله در زمان کنونی بابتی برای شناخت علوم محمد و آل محمد گشوده می‌شود، به لطف قائم آل محمد. و الحمد لله رب العالمین؛ و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیماً کثیراً. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. [۲۴ و ۲۵]

#### منابع

- ۱- عهد قدیم، سفر اعداد، فصل ۲۳، شماره ۱۹.
- ۲- عهد قدیم، سفر خروج، فصل ۴، شماره ۱۶.
- ۳- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۴۹.
- ۴- عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۲، شماره ۲۸-۲۹.
- ۵- عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵، شماره ۹.
- ۶- همان، شماره ۶.
- ۷- ر. ک. همان، شماره ۶.
- ۸- همان، شماره ۷.
- ۹- عهد جدید، انجیل متی ۵: ۱۷.
- ۱۰- عهد جدید، انجیل متی ۱۵: ۸-۹.
- ۱۱- عهد قدیم، اول سموئیل، فصل ۱۶، شماره ۱۹.
- ۱۲- قرآن کریم، بقره، ۲۴۶.
- ۱۳- قرآن کریم، بقره، ۲۴۷.
- ۱۴- عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۲۲، شماره ۴۲.
- ۱۵- عهد جدید، انجیل متی، فصل ۷، شماره ۲۱.
- ۱۶- عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۵، شماره ۳۰ - در ترجمه قدیم فارسی شماره ۲۹.
- ۱۷- عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۶، شماره ۳۸.
- ۱۸- عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۸، شماره ۲۹.
- ۱۹- قرآن کریم، کهف، ۱۱۰.
- ۲۰- قرآن کریم، نجم، ۲۶.
- ۲۱- عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۴، شماره ۲۸.
- ۲۲- عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۳، شماره ۱۶.
- ۲۳- تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید، ص ۷۲.
- ۲۴- از سری نشست‌های هفتگی (الملتقى الأسبوعي) برگزار شده در مؤسسه آموزش عالی، مطالعات دینی و زبان‌شناسی (معهد الدراسات العليا الدينية و اللغوية).
- ۲۵-

دیدم دانشمندانی مثل پروفیسور نیل و پروفیسور ریچارد داو کینز با یک کشیش عیسوی که نماینده پاپ فرانسیس بود دیداری داشتند؛ همین فرانسیس که جانشین پاپ بندیکت شد و پاپ اعظم کلیسای کاتولیک است، آنها به او گفتند که شما پیروان کلیسا نظریه داروین را نمی‌پذیرید. آن نماینده گفت من به عنوان نماینده پاپ فرانسیس می‌گویم که ما به عنوان کلیسای عیسوی به [درستی] نظریه داروین اعتراف داریم. آنها [در پاسخ] گفتند اما این اعتقاد شما مخالف کتاب مقدس است! او گفت برای همین است که پاپ فرانسیس گفته است ما باید اضافات و مطالب نادرست را از کتاب مقدس بزدااییم و آن را هرس کنیم. در واقع این‌ها نمی‌گویند که فهم ما درست نیست یا اینکه دانشی که در کتاب مقدس موجود است ممکن است جور دیگری باشد. و این همان مشکل موجود است. برای همین است که این نص می‌گوید: **(پس مرا به باطل عبادت می‌کنند).** شما وصیت خدا را به سبب تقلید کورکورانه باطل کردید. برای همین بود که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «هر که در دینش از کسی تقلید کند هلاک می‌شود» [۲۳]؛ تقلید کورکورانه. در رابطه با این انقلاب صنعتی که شما مثال زدید؛ دانشمندان آن‌ها -از جمله همین کشیشی که مثال زدم و خودش هم دانشمند فیزیک بود- چنین اعتقادی دارند. هم کشیش است و هم دانشمند فیزیک. برای همین می‌گوید اگر از من پرسید می‌گویم من به نظریه داروین صد درصد ایمان دارم. به او گفت پس چطور می‌خواهید این مسئله را حل کنید که کتاب مقدس کلامی مغایر با سخن تو و اعتقاد تو دارد؟ تو با این حرفت با اعتقاد کتاب مقدس مخالفت کردی. او در پاسخ گفت به همین دلیل ما باید کتاب مقدس را هرس کنیم. فکر کنم دو سؤال شما را با یک جواب پاسخ دادم.

پرسشگر: خب او نمی‌تواند موفق شود بین دین و علم هم‌سوایی و سازگاری ایجاد کند! آن‌ها هم به او گفتند چطور ممکن است؟ دین و کتاب مقدس و اعتقاد تو همگی نظریه داروین را رد می‌کنند، آنجا که دین می‌گوید آدم اولین نفر است، اما تو می‌گویی چنین نیست و آدم اولین نفر نیست، زیرا به نظریه داروین مؤمن هستی. چطور بین این دو موافقت و هم‌سوایی ایجاد می‌کنی؟ او هم در پاسخ گفت پاپ فرانسیس



# داس دروگر غلو برتنه دین الهی

به قلم:  
مریم احمدی

## مقدمه

عقاید غلوآمیز از دیرباز در میان علمای ادیان ابراهیمی مشاهده شده است. وجود چنین عقایدی در میان طرفداران دین الهی که بر محوریت ارسال رسولان است، امری طبیعی است؛ زیرا دین و اصل دین حول آموزه‌های فرستاده الهی می‌چرخد. فرستاده الهی نیز یک انسان همانند دیگر انسان‌ها با ویژگی‌های انسانی است، اما روح عظیمی حمل می‌کند. این روح و جنبه الهی آن، همان جنبه‌ای است که باید به آن چنگ بزنیم تا ما را به معرفت خداوند برساند، نه اینکه جنبه‌های مادی و فردی انسانی را در حد الوهیت مطلق بالا ببریم. لباسی که غلوکنندگان بر تن عقیده خود می‌کنند مانند کفش سیندرلا در پای هیچ‌کس نمی‌رود یا کوچک‌تر است یا خیلی بزرگ‌تر. به این معنی که یا فرستاده الهی را خدا می‌پندارند، یا شناخت او را منوط به مشخصه‌های حقیرانه می‌کنند؛ مانند آنکه برای شناخت معصوم باید او را در قفس شیر انداخت. بدین ترتیب نه این سوی دین را گرفته و نه آن سوی دین را دیده است؛ زیرا این حد از غلو چه در افراطش و چه در تفریطش، از هرسو به بیراهه می‌رود.

به بیان دیگر غلو مانند تلاش برای هیچ است؛ باطلی است که گذرش به حق خورده و توهم وجود برداشته است. در حقیقت می‌خواهم بگویم عقاید غلوآمیز اصلاً نمی‌توانند وجود خارجی داشته باشند، هیچ حقی را حمل نمی‌کنند و فقط در اذهان و زبان‌ها می‌چرخند تا مشتریان خود را بخرند. تنها کسانی به نگرش غلوآمیز در جایگاه یک تفکر می‌نگرند که هیچ خردی از یک عقیده درست ندارند!

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیز همواره در برخورد با غلوکنندگان و عقیده‌های عجیب‌غریبشان، موضعی محکم و صریح داشته‌اند. مانند باغبانی که اجازه رویش هیچ

علف هرزی را به باغش نمی‌دهد. نه تنها رویش را تحمل نمی‌کردند بلکه احتمال اینکه از جایی جوانه بزند را هم منتفی می‌کردند. در این نوشتار کوتاه به برخی عقاید غلوآمیز و فساد و تباهی این تفکرات می‌پردازیم، همانند اینکه بعضی افراد می‌گویند معصوم از بدو تولد همه علوم دنیا را می‌داند، یا اینکه می‌تواند همیشه به همه زبان‌های دنیا صحبت کند.

## غلو چیست؟

**غلو به این معناست که چیزی را بیشتر از اندازه واقعی آن بیان کنیم.** [۱] اما در دین الهی، غلو کردن چگونه است؟ مگر دین الهی حد و اندازه مشخصی ندارد؟ بله، درست است، دین یعنی راه‌وروش مشخصی که خداوند به وسیله فرستادگانش به ما می‌آموزد تا به رستگاری و معرفت برسیم. همه چیز در دین سر جای خودش قرار گرفته و این همان معنای عدل الهی است. به خودی خود اصل دین جای هیچ ظهور یا انتشاری را به غلوکنندگان نمی‌دهد، اما داستان چیز دیگری است. غلوکنندگان کاسه داغ‌تر از آتش‌اند.

حافظ نه حد ماست چنین لاف‌ها زدن

پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

غلو کردن در دین - با توجه به تاریخچه غلوکنندگان - تجاوز کردن به حدود الهی است. گاهی کسی حق امام معصوم زمان خود را ادا نمی‌کند، کم‌کاری می‌کند یا اصلاً قائل به مقام آن‌ها نیست؛ یعنی حدود الهی را نادیده می‌گیرد، اما گاهی افرادی می‌آیند که حق معصوم را دست‌کاری می‌کنند و از مرزهایی که خود آن‌ها میان حق خود و مردم قرار دادند فراتر می‌روند. طبیعی است که نتایج حاصل از این تجاوز به حدود، تغییرات وسیعی در نوع تفکر و نگرش انسانی دارد. زمانی که نگرش‌ها متزلزل شوند، اعمال فردی و به دنبال آن مسیر

زندگی سالم ویران می‌شود. بنگرید که غلو کردن چقدر می‌تواند خطرناک باشد؛ مانند سیلی که هیچ آبادی‌ای بر مسیر خود باقی نمی‌گذارد؛ زیرا غلو یعنی حدی که بالاتر از هر تجاوزی است، حدی که مراتب بالای افراط‌گری را می‌رساند. [۲]

### تأثیر عقاید غلوآمیز بر دین الهی

در یک کلام بهتر است بگویم این نوع از عقاید بر همه چیز تأثیر منفی دارند. آتش بیار معرکه‌ای است که اهل خودش را زودتر از همه می‌سوزاند. غلوکنندگان هم بر جامعهٔ درونی دینی ضربه می‌زنند به خاطر وارد کردن اشتباهات معرفتی که حمل می‌کنند، به این معنا که آن‌ها مفهوم دین را اصلاً نفهمیده‌اند و هم بر شکل خارجی دین گرز محکم خود را می‌کوبند؛ زیرا افراط همیشه برای عموم مردم غیر قابل تحمل است. بزرگ‌ترین تأثیر غلو این است که سبب می‌شود دیگر اعتمادی بر دین الهی باقی نماند. خداوند در قرآن به مذمت غلوکنندگان پیروان ادیان قبلی می‌پردازد. خداوند متعال این اجازه را نمی‌دهد که غلوکنندگان مسیحی با نیزهٔ عقاید خرافی و افراطی به جنگ با رسول زمان خویش بیایند (یا **أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ**) (ای اهل کتاب در دین خود به ناحق گزافه‌گویی نکنید) [۳]. این دقیقاً همان موضعی است که غلوکنندگان از عقاید خود می‌خواهند، رسیدن به جایی که راه را برای خلیفهٔ الهی تنگ نمایند. توجه کنید که غلوکنندگان در دین خود افراط می‌کنند نه در افکار ادیان دیگر که به آن التزامی ندارند. آن‌ها در حق معصوم زمان خویش یا معصومی که از دوران قبل به او ایمان داشته‌اند، به ساختن تفکرات جعلی می‌پردازند. پس این یک طریق دشمنی با فرستادهٔ الهی از درون جامعهٔ ایمانی است.

### نگاه اهل بیت علیهم‌السلام به غلوکنندگان

دین الهی در هر زمان همان حجت‌های الهی‌اند که آموزه‌های درخور زمان خویش را با تجلی رحمت و نعمت بیکران الهی بر بندگان خداوند ارزانی می‌دارند. مسیر آن‌ها رساندن خلق به معبود است. عبادت و معرفت هدفی است که آن‌ها علیهم‌السلام برای همگان پرده‌برداری می‌کنند. آن‌ها هیچ‌گاه دوست ندارند که یاران‌شان در مقامات‌شان متوقف شوند، بلکه دست تکتک مؤمنان را

می‌گیرند تا به خدا برسند.

امام علی علیه‌السلام دربارهٔ غلوکنندگان فرمودند: «(ایاکم و الغلو فینا)» (از غلو دربارهٔ ما پرهیزید) [۴] و این بیان به اشکال بسیار مختلفی در زمان معصومین دیگر تکرار شده است.

آیا هرگز دیده شده که اهل بیت علیهم‌السلام معیار را ثقلین ندانند و خلق را به بندگی خدا دعوت نکرده باشند؟ حتی توسل و رجوع به معصومین علیهم‌السلام نیز در راستای بندگی خداوند است؛ زیرا آن‌ها را شافعین بین خود و خداوند می‌دانیم. آن‌ها راهنمایان و چراغ شب‌های تاریک‌اند که برای یافتن طریق بندگی به نور آن‌ها پناه می‌بریم. آن‌ها اصل و اساس دین‌اند که تنصیب و خلافت عدل و حاکمیت خدا را برپا می‌کنند. بنابراین همان‌طور که عقب ماندن از آن‌ها سبب جا ماندن می‌شود، جلو زدن از معصومین نیز موجب نابودی است. خط‌کش را که بر روی کاغذ بگذاری، حد و حدود را خواهی دانست. یک سانتی‌متر آن طرف‌تر که بروی دیگر سر جای خودت نیستی.

### غلو در جایگاه معصوم علیه‌السلام

فرستادگان الهی مخلوقات خداوند هستند. مخلوق به سبب جایگاهش در برابر خالق، همیشه شائبه‌ای از تاریکی را حمل می‌کند؛ در نتیجه مخلوقی نیست که بتوان آن را نور مطلق دانست. این مفهوم ساده و مختصر برای بسیاری از غلوکنندگان امر غیر قابل پذیرش و درک ناشدنی است! آن‌ها بر این باورند که روح الهی یا نور مطلق در معصوم حلول کرده است و او فرقی با لاهوت مطلق ندارد و بدین ترتیب باید هر ویژگی انسانی را از او سلب کنند. مثلاً معصوم نباید هرگز سهو و نسیان داشته باشد یا قطعاً و آشکارا باید به همهٔ زبان‌ها سخن بگوید! یا رذیای او بر سنگ باقی بماند و حتی بدتر از این‌ها، معصوم نباید فضولات انسانی داشته باشد. گویی امام معصوم بر زمین نرم‌افزار طراحی شده مطابق امیال آن‌هاست.

هرگونه تفکری که امام معصوم را از جایگاه بشر بودنش خارج کند غلو است. حقیقت این است که این اعتقاد باطل است که فردی بگوید معصوم به‌عنوان یک خصوصیت دائمی و همیشگی دارای معجزه است. [۵]

این سطح از غلو در شناخت معصوم سد بزرگی است. مردمی که درگیر چنین تفکراتی هستند، تا

### سخن آخر

خداوند در آیه ۱۱۰ سوره کهف خطاب به برترین خلق هستی یعنی محمد ﷺ می‌فرماید: **(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) (بگو من بشری مثل شما هستم)**. این استدلال و بینش الهی است، واضح و کامل است. هر عقیده‌ای که بشر بودن فرستادگان خداوند را متزلزل کند باطل است، بلکه سبب انحرافات بسیاری می‌شود؛ زیرا این عقیده با نص قرآن در تضاد است. خداوند محمد ﷺ را که بالاترین جایگاه الهی را دارد بشر می‌داند. می‌دانم برایت این سؤال مطرح شده که پس تمایز در کجاست؟ در نگرش صحیح چه مقامی برای معصومین باقی می‌ماند؟

تمایز پیامبر ﷺ یک تمایز روحی است نه جسمی، این تمایز نتیجه اخلاص است و اخلاص، معیار سنجش نزد خداوند است. همه خلفای الهی همانند دیگر مردم در امتحان هستند، اما به سبب اخلاصی که از خود نشان می‌دهند به مقامات والایی می‌رسند تا جایی که محمد ﷺ به مقام «قاب قوسین او ادنی» رسید. محمد ﷺ آنچنان اخلاصی ورزید که زمین نظیرش را شناخته بود و خداوند او را به دوستی با خود برگزید و روح القدس اعظم را موکل او قرار داد. [۷]

این همان تمایز و وجه برتری است. این دیگر غلو نیست، این حقیقتی زنده‌کننده است که راه را برای همگان باز می‌گذارد. از شما خواهش دارم با شناخت دقیق دین الهی، ریشه غلوکنندگان را که فرستاده الهی را با ذات لاهوت مطلق یکی می‌دانند - صفات بشری را از او سلب می‌کنند - از خاک باورمان برکنیم. با عینک غلوکنندگان به شناخت امام زمان خود نروید و او را با صفات معجزه‌آسا طلب نکنید. این برای همه ما بهتر است.

#### منابع

- ۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۵۶.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تعلیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، ج ۱۵، ص ۱۳۳.
- ۳- صدوق، الخصال، ۱/۷۱۴.
- ۴- سوره نساء، آیه ۱۷۱؛ سوره مائده، آیه ۷۷.
- ۵- سید احمد الحسن، عقاید اسلام، مبحث: خلیفه خداوند و صفات معجزه‌آسا، ص ۲۵۲.
- ۶- سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۲۳۸.
- ۷- برگرفته از سؤال ۱۱۸ متشابهات، ج ۳، نوشته سید احمد الحسن.

زمانی که منتظرند یک خلیفه الهی خارق‌العاده و فراتر از توانایی‌های بشر بیاید، هیچ‌گاه به شناخت حجت الهی نمی‌رسند. آن‌ها به جای اینکه در ملکوت و غیب الهی به دنبال روح والای معصوم باشند، به دنبال این هستند که ملکوت خداوند با تصورات مادی متجلی شود. فکر می‌کنند ماده از حدود خود خارج می‌شود و جسم زمینی یک رسول الهی پا را فراتر می‌گذارد؛ زیرا عقول آن‌ها نمی‌خواهد از جای خودش تکان بخورد. به جای اینکه عقل خود را تکانی بدهند حاضرند قوانین عالم را تکان بدهند!

### فرق غلو با تجلی صفات الهی

**صفات الهی همان کمالات الهی است که می‌خواهند گوشه‌ای از حقیقت خداوند متعال را برای بندگان روشن سازند.**

تجلی این صفات در فرد برگزیده همان طریق متجلی شدن خداوند در میان بندگان است. فردی که در معرفت، بندگی و اخلاص برتر است. ذات الهی یا همان مجموعه صفات خداوندی در انسان متجلی می‌گردد تا آینه تمام‌نمای لاهوت مطلق بر زمین استقرار یابد. اما آیا این قابلیت درب ورود به خانه غلوکنندگان است؟ هرگز!

از آنجاکه این قابلیت در تمامی انسان‌ها قرار دارد، انتخاب شدن خلیفه الهی برای حمل نمودن این مقام هیچ تجاوزی از حدود نیست. از سوی دیگر صفات و کمالات الهی برای خداوند ثابت و مطلق است، اما برای مخلوقات نیازمند به ذات خداوندی است. رسولان یا متجلی‌کنندگان صفات الهی هیچ‌گاه مجالی برای جولان غلوکنندگان نخواهند بود. هر تعبیر و توصیفی از مقام انبیا و ائمه و مهدیین (ع)، همگی در سایه سار نیازمندی بشر به خداوند و اعتراف به فقر ما دارد. اگر غلوکنندگان این فقر را درک می‌کردند، هیچ‌گاه دچار غلو در حق برگزیدگان و برترین مخلوقات الهی یعنی معصومین نمی‌شدند؛ چه می‌خواهد غلو در نشانه‌های شناخت آن‌ها باشد، چه در بیان جایگاه آن‌ها یا حتی در ویژگی‌های ظاهری معصومین!!

**سید احمد الحسن می‌گوید: «انسان زنده است و مرگ و فنا یا ظلمت و تاریکی را با خود حمل می‌کند. ولی خداوند سبحان، زنده‌ای است که مرگ یا ظلمت و تاریکی را حمل نمی‌کند».** [۶]

## سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون قسمت سوم

# امکان تغییر قوانین خدا و تفسیر سید احمد الحسن درباره رؤیای دانیال

خدا هر زمانی که بخواهد احکام را عوض می‌کند و  
نیاید برای تکذیب یک مدعی بر قوانینی دست گذاشت  
که با خود آورده است

به قلم: یروشوع ربوبی

### مقدمه

در قسمت قبل نکات زیادی در رد تفسیر موسی بن میمون که محمد ص را شاخ یازدهم تفسیر کرد گفته شد. در این قسمت به بخش دیگری از کلماتش پرداخته و به نکات بیشتری اشاره می‌شود.

### تغییر شرایع توسط شاخ یازدهم

موسی بن میمون در ادامه تفسیر اشتباه خود درباره این شاخ می‌گوید:

«این بدیهی است که اشاره به شخصی دارد که دین جدیدی شبیه به شریعت الهی پدید خواهد آورد و ادعای وحی یک کتاب و نبوت می‌کند. او علاوه بر این تلاش خواهد کرد تا شریعت را تغییر دهد و منسوخ کند، همان‌طور

که گفته شده «و او در پی تغییر فصول و شریعت خواهد بود.» (دانیال ۷: ۲۵). پایان نقل قول. می‌گوییم:

**اول.** مشخص شد محمد ص نمی‌تواند مصداق این شاخ باشد؛ پس آمدن محمد ص با قوانین جدید را نمی‌توان محکوم کرد مگر اینکه او فرستاده خدا نباشد! اما از آنجا که حقانیت او ثابت می‌شود، پس قوانینی که او با خود آورده است به راستی حکم خداست.

**دوم.** شرایع ممکن است با توجه به شرایط خاص تغییر کند.

سید احمد الحسن می‌گوید:

«اسلام به عنوان یک دین الهی تفاوتی با دین یهودی، نصرانی یا حنفی ندارد و چیزی جدید و خودساخته نیست. البته در برخی تفاسیل تشریح

## تفسیر رؤیای دانیال توسط سید احمد الحسن

پس از آنکه مشخص شد تفسیر ابن میمون مغرضانه و اشتباه است، شاید یک یهودی بگوید پس به ما بگویید تفسیر درست چیست؟ در مقدمه می‌گوییم در کتاب مقدس می‌خوانیم: «فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» \* یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.» [۷] «و آواز آدمی را از میان اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: «ای جبرائیل، این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز.» [۸]

از این آیات به روشنی مشخص می‌شود که رؤیا توسط خدا یا کسانی که با او ارتباط دارند رمزگشایی می‌شود. اکنون به سراغ تفسیر سید احمد الحسن می‌رویم تا ببینیم آیا توانسته به درستی آن وحش و آن ده شاخ یا پادشاه و همچنین آن شاخ یازدهم را تفسیر کند؟ سید احمد الحسن درباره بخشی از رؤیای دانیال می‌گوید:

«... شیری با دو بال اشاره به امپراتوری انگلستان دارد که در اروپا قد علم کرد و سمبلش شیری با دو بال است. اما خرس نماد شوروی است که گوشت زیادی می‌خورد؛ یعنی مردمان زیادی را کشته است..... ولی حیوان چهارم که از آهن است، امپراتوری آمریکاست که با اسلحه و ثروت به همه جای این دنیا تسلط پیدا کرده است و آن را لگد کوب می‌کند...» [۹]

### بنابراین سید احمد الحسن وحش چهارم را

**آمریکا تفسیر کرده است.** [۱۰] او همچنین ده شاخ را به ده پادشاه مزدور آمریکا در خاورمیانه تفسیر می‌کند. [۱۱] سپس آن شاخ دیگر را سفیانی - فرد فاسد و ظالمی که در روایات اسلامی شناخته شده است - معرفی کرده است [۱۲] کسی که در آینده سلطنتش تباه و سپس این‌گونه می‌شود:

«و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدّسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.» [۱۳]

**آیا یهودیان تفسیری دارند که بتواند در مقابل این تفسیر دوام بیاورد؟ ما راه را باز می‌گذاریم و منتظر تفسیری از یهودیان می‌مانیم!**

اختلافاتی میان این ادیان وجود دارد و اسلام با برخی تفاسیل متفاوت در راستای حرکت تکاملی انسان بر این زمین آمد، اما عقاید الهی در تمامی ادیان یکسان است: ایمان به خدا، فرشتگانش، کتاب‌ها و فرستادگانش. [۱] آنها امتی یکسان‌اند و دعوتشان نیز یکسان است. [۲] به سراغ تورات می‌رویم.

در برشیت (پیدایش) می‌خوانیم:

«۱ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هرچه بر زمین می‌خزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود؛ به دست شما تسلیم شده‌اند. ۳ و هر جنبنده‌ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم، ۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید. ۵ و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. ۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود؛ زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. ۷ و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.» [۳] اما در بخشی از فرمان‌های الهی به سوی مُشّه (موسی) آمده است:

«۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را نخورید.» [۴]

«اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم این‌ها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.» [۵]

از طریق این متون می‌آموزیم که یک فرمان یا حکم الهی ممکن است در آینده تغییر کند. [۶] در نتیجه، گذشته از اینکه محمد ﷺ فرستاده خداست، در قسمت اول اثبات شد که خدا حاکم است و تنها اوست که حق قانون‌گذاری دارد؛ بنابراین هر یهودی عاقلی قبول می‌کند که خدا هر زمانی که بخواهد احکام را عوض می‌کند و نباید برای تکذیب یک مدعی بر قوانینی دست گذاشت که با خود آورده است.

### منابع:

- ۱- ر.ک: بقره، ۷۷ و ۲۸۵؛ نساء، ۱۳۶.
- ۲- سید احمد الحسن، گوساله، ج ۱، ص ۸۹-۹۰.
- ۳- برشیت، فصل ۹.
- ۴- وِیِّقرا (لاویان)، فصل ۷.
- ۵- وِیِّقرا ۱۱: ۴.
- ۶- دوست دارم کلمات موسی بن میمون را بیاورم که در جای دیگر چه گفته است: «آدم، اولین مرد (انسان)، با شش فرمان، فرمان داده شده است: (۱) بت پرستی؛ (۲) برکت دادن (با حسن تعبیر) نام (خدا)؛ (۳) کشتار (قتل)؛ (۴) روابط جنسی نامشروع؛ (۵) سرقت؛ (۶) برقراری یک نظام قضاوت. حتی اگر همه این‌ها به‌عنوان یک سنت از موسی معلم ما دریافت شده باشد و ما بتوانیم علت وجودی آنها را بفهمیم، باین‌حال از [آیات در] تورات [می‌آموزیم که] همین موارد بودند که فرمان داده شدند. فرمان هفتم که خوردن یک عضو کنده‌شده از یک حیوان زنده را ممنوع می‌کرد برای نوح اضافه شد، چنان‌که او می‌گوید: «حتی گوشت را که جانش در خون است، آن را نخورید» (پیدایش ۹: ۴). این فرامین به‌طور کلی (عموماً) قابل اجرا بودند - تا ابراهیم. با ابراهیم، ختنه نیز فرمان داده شد و او نماز صبح را خواند. اسحاق عَشْر [یک‌دهم] را جدا کرد و نماز دیگری در بعد از ظهر اضافه کرد و با یعقوب، ممنوعیت در برابر خوردن عصب سیاتیک [عرق النساء] اضافه شد، همچنان‌که نماز معاریو (غروب) [اضافه شد]. در مصر عمرام با احکامی دیگر فرمان داده شد و با موسی معلم ما، تورا [شریعت] کامل شد. «هلاخا، میشناه تورا، پادشاهان و جنگ‌ها ۱: ۹؛ همچنین در تلمود می‌خوانیم: «فرزانگان تعلیم دادند [که] نسل‌های نوح [به] هفت میتزوت، امر شده بودند: داوری؛ و برکت دادن نام؛ پرستش بت؛ ممنوعیت روابط جنسی؛ خون‌ریزی؛ و سرقت؛ و یک عضو از یک جاندار.» سنهدرین ۵۶الف: ۲۴.
- ۷- برشیت ۱۵: ۱۵-۱۶.
- ۸- دانیال ۸: ۱۶.
- ۹- سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) در تورات، انجیل و قرآن، ص ۲۶.
- ۱۰- اگر یهودیان بگویند در نزد ما این وحش همان روم است، به آنها می‌گوییم پس آیا مسیح موعود روم را نابود و سلطنت را برپا کرد؟! مگر این موضوع در دانیال ۴: ۴۴ مشخص نشده است که سنگ یا منجی سلطنت چهارم یا وحش چهارم را نابود می‌کند؟! پس وقتی روم به دست مسیح نابود نشد، چگونه وحش چهارم را روم تفسیر می‌کنید؟!
  - ۱۱- سید احمد الحسن، سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، سرگردانی در امت اسلام، ص ۲۵.
  - ۱۲- سید احمد الحسن، گوساله، ج ۲، ص ۱۱۹.
  - ۱۳- دانیال ۷: ۲۷.

### در پایان

موسی بن میمون در تلاش بود تا از آمدن محمد ﷺ با فرامین جدید، فرصتی ایجاد کند تا بتواند او را مصداق شاخ یازدهم در رؤیای دانیال تعیین کند! اما ثابت شد که نه تنها تفسیر او پر از تناقض و اشتباه است، بلکه روشن شد که نمی‌توان حقانیت یک مدعی را با تغییر شرایع یا احکام سنجید؛ زیرا موضوع تغییر احکام در طول زمان وجود داشته است؛ بنابراین برای دانستن اینکه مدعی حق است باید به قانون ثابت شناخت فرستادگان رجوع کرد. همچنین پس از آن، تفسیری از سید احمد الحسن درباره رؤیای دانیال ارائه شد که نشان می‌دهد وحش چهارم آمریکاست و ده پادشاه یا ده شاخ چسبیده به آن، همان ده پادشاه مزدور او در منطقه خاورمیانه‌اند و آن شاخ دیگر که می‌روید همان شخصیت سفیانی است که در روایات اسلامی آن را می‌یابیم. خلاصه منتظریم اگر یهودیان دلیلی بر رد این تفسیر دارند، ارائه کنند و تفسیر صحیح را بیاورند!

# مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،  
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.